

پژوهش‌های زبانی، سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷  
(از ص ۸۹ تا ص ۱۰۷)

## تحولات معنایی «ور / بر»

احسان چنگیزی<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

الهه حسینی ماتک

دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۱۲؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۵/۶

### چکیده

برخی از صورت‌های زبانی طی تحولات زبان، چندمعنا می‌شوند و ممکن است معنای اولیه خود را از دست بدهند. گاهی این صورت‌ها در ساختارهای مختلف به صورت رسوبی باقی می‌مانند و معنی اصلی آنها جز از طریق بررسی‌های تاریخی، قابل درک نیست. در زبان فارسی امروز، «ور / بر» به معنی «کنار، سمت، سو، نزد، پیش» به کار می‌رود. در این پژوهش با استفاده از داده‌های زبان اوستایی، فارسی میانه و متون ادب فارسی در دوره اسلامی، معنی اولیه «ور / بر» و تحولات معنایی آن مشخص می‌گردد. همچنین، روند واژگانی‌شدگی صورت‌های زبانی ساخته‌شده با «ور / بر» و فرایند دستوری‌شدگی آن بررسی می‌شود. «ور / بر» در زبان اوستایی -*varah-* و در زبان فارسی میانه *war* به معنی «سینه» بوده است. در فارسی دری (متون نظم و نثر دوره اسلامی)، «بر» با توسع معنایی، معنی «آغوش» و از طریق مجاز و استعاره، معنی «کنار، سمت، پیش، نزد» و «مقابل، جلو» یافته است. امروزه «ور / بر» در ساختمان واژه‌هایی همچون «بروبازو، برورو» و نیز در عبارات «دربرداشتن» و «درب‌گرفتن» به کار می‌رود و اگر چه برای فارسی‌زبانان، از منظر ساختوازی قابل تشخیص است، اما از منظر معنایی تیره به نظر می‌رسد. این کلمات مرکب و ساخت‌های نحوی مراحل آغازین واژگانی‌شدگی را طی می‌کنند. «ور / بر» امروزه، به عنوان اسم در معنی «کنار، سمت، نزدیک»، در ساخت‌های مانند «این‌ور» و «برخیابان» رایج است. در ساخت «ور دل کسی نشستن»، «ور» حرف اضافه به معنی «نزد، پیش» است که افزون بر معنی مکان‌نشانه‌هایی از معانی اصلی خود را نیز به همراه دارد.

**واژه‌های کلیدی:** ور، بر، تغییر معنایی، دستوری‌شدگی، واژگانی‌شدگی.

ehsan.changizi@atu.ac.ir

<sup>۱</sup>. رایانامه نویسنده مسئول:

## ۱- مقدمه

در تحولات زبان، برخی تکواژهای واژگانی تغییر معنایی می‌یابند و چند معنا<sup>۱</sup> می‌شوند. گاهی این تحولات به گونه‌ای است که معنای اولیه این صورت‌ها برای اهل زبان آشکار نیست. ممکن است این صورت‌ها به تدریج، شفافیت معنایی و ساختوازی خود را از دست بدهند و به صورت رسوبی در ساختمان واژه‌های جدید باقی بمانند. از سوی دیگر، با پدید آمدن تحولات معنایی، برخی از این تکواژها به تدریج، کارکرد دستوری برعهده می‌گیرند. نام اندام‌های بدن یکی از این صورت‌های زبانی است. تحولات معنایی و پدید آمدن صورت‌های واژگانی جدید و نیز صورت‌های دستوری از این واژه‌ها، با استفاده از داده‌های تاریخی زبان قابل بررسی است.

در زبان فارسی امروز، «ور» و تکواژگونه آن «بر»، به معنی «سمت، کنار، نزدیک» کاربرد دارد<sup>(۱)</sup> (انوری، ۱۳۸۱: ۲۵۵۲؛ نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲). «ور / بر» هم در ساختمان واژه‌هایی مانند «وردست» و «دربداشتن» و هم در عبارت‌هایی مانند «ور دل کسی نشستن» به کار می‌رود (انوری، ۱/۱۳۸۱: ۳۱۵-۳۱۶، ۲/۱۳۸۱: ۲۵۵۲). سؤال اصلی این پژوهش آن است که با استفاده از آثار بازمانده از زبان‌های کهن ایرانی، معنی اولیه<sup>۲</sup> «ور / بر» چیست و تحولات معنایی آن چگونه است؟ این واژه در چه صورت‌های زبانی به کار رفته و این صورت‌ها در کدام مرحله<sup>۳</sup> واژگانی‌شدگی<sup>۴</sup> آند؟ روند دستوری‌شدگی<sup>۴</sup> «ور / بر» چگونه است؟

معانی و نمونه‌های کاربرد «ور / بر» در فارسی امروز، از فرهنگ سخن (انوری، ۲/۱۳۸۱) و فرهنگ فارسی عامیانه (نجفی، ۱۳۷۸)، و معنی و کاربرد آن در متون ادب فارسی دوران اسلامی (فارسی دری)، بر اساس شواهد لغت‌نامه دهخدا (۱۳۷۷) ارائه شده است. برای بررسی صورت و معنی این واژه در زبان اوستایی<sup>(۲)</sup> و فارسی میانه، از فرهنگ واژه‌های ایرانی باستان (بارتلمه<sup>۵</sup>، ۱۹۶۱) و فرهنگ کوچک زبان پهلوی (مکنزی<sup>۶</sup>، ۱۹۷۱) استفاده شده است.

1. polysemic  
2. core meaning  
3. lexicalization  
4. grammaticalization  
5. Bartholomae  
6. MacKenzie

هاینه<sup>۱</sup> و همکاران دربارهٔ تحولات معنایی و فرایند دستوری‌شدگی واژهٔ megbé به معنی «پشت»، در زبان «اوه/ایوی»<sup>۲</sup>، از زبان‌های آفریقایی رایج در غنا و توگو، سخن گفته و تحولات معنایی آن را بر اساس استعاره‌های مقوله‌ای<sup>۳</sup> تحلیل کرده‌اند (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۶۱-۱۶۴).

استاجی (۱۳۸۴) با استفاده از داده‌های زبان فارسی میانه، به تحول واژه‌های «روی، پشت، پهلوی، میان، بغل» و «سر» اشاره کرده و معتقد است که این واژه‌ها پس از کسب معنی استعاری به حروف اضافه بدل شده‌اند. او به واژهٔ «ور / بر» اشاره‌ای نکرده است. نغزگوی‌کهن و راسخ‌مهند (۱۳۹۱: ۱۲۳-۱۲۹) با رویکرد بسط استعاری که در زبان‌شناسی شناختی مطرح است، تحول معنایی «شانه، سینه، لب، دهن، دهنه، گوش، ناف، پهلوی، شکم، کمر، قلب، بغل، سر، پشت و پا» را بررسی کرده و معتقدند که این واژه‌ها از طریق بسط استعاری دستوری‌شده‌اند. در این مقاله، به «ور / بر» اشاره نشده است.

## ۲- مبانی نظری

در این بخش، برخی فرآیندهای تحول معنی که مبنای تحلیل داده‌هاست معرفی می‌شود و سپس به فرآیند واژگانی‌شدگی و دستوری‌شدگی اشاره می‌شود.

### ۲-۱- توسیع معنایی<sup>۴</sup>

فرایندی است که طی آن دامنهٔ<sup>۵</sup> مصداق‌ها یا مدلول‌های<sup>۶</sup> واژه گسترش می‌یابد و واژه بر معانی کلی‌تری دلالت می‌کند. در این فرایند، ویژگی‌های معنایی<sup>۷</sup> واحد واژگانی<sup>۸</sup> می‌یابد و دامنهٔ شمول معنی واژه گسترده‌تر می‌شود و سایر مصداق‌ها و مدلول‌ها را نیز در بر می‌گیرد. بدین ترتیب، واژه در بافت‌های بیشتری به کار می‌رود و شفافیت<sup>۸</sup> معنی

1. Heine
2. Ewe
3. categorical metaphors
4. semantic broadening / generalization
5. scope
6. referent
7. semantic features
8. transparency

آن کاسته می‌شود (فورتسن<sup>۱</sup>، ۲۰۰۳: ۶۴۹؛ لوجن<sup>۲</sup>، ۲۰۱۰: ۲۹۳). واژه «گل» در شعر و ادب فارسی بر «گل سرخ» دلالت داشته و امروزه معنی عام‌تری یافته و انواع گل‌ها را در بر می‌گیرد (ناتل خانلری، ۱/۱۳۶۵: ۱۰۳-۱۰۴). واژه «ناب» در اصل به معنی «نیامیخته با آب» است و به تدریج معنی عام‌تری یافته و مفهوم «خالص، نیالوده» و «پاک» یافته است (ناتل خانلری، ۱/۱۳۶۵: ۱۰۴).

## ۲-۲- مجاز<sup>۳</sup>

دیگر فرایند تحول معنایی مجاز است که طی آن واژه‌ای بر حسب مجاورت، مصداق یا مدلول تازه‌ای می‌یابد؛ این مجاورت می‌تواند فیزیکی یا غیر از آن باشد (فورتسن، ۲۰۰۳: ۶۴۹؛ لوجن، ۲۰۱۰: ۲۹۱). مجاز انواع گوناگونی دارد: کلیت و جزئیت، ظرف و مظهر، سببیت، جنس (لوچن، ۲۰۱۰: ۲۹۱؛ صفوی، ۱۳۹۰: ۲۳۰-۲۴۱). در فرایند مجاز، انتقال معنایی از طریق مجاورت و ارتباط دو چیز در بافت معینی انجام می‌گیرد (تروگات و کنیش<sup>۴</sup>، ۱/۱۹۹۱: ۲۱۰). تروگات و کنیش سه گونه بافت در نظر گرفته‌اند که در آنها مجاورت و رابطه دو چیز با یکدیگر پدید می‌آید (تروگات و کنیش، ۱۹۹۱: ۲۱۰):

۱- مجاورت بر حسب تجارب اجتماعی - فیزیکی یا اجتماعی - فرهنگی؛ مانند تغییر معنای واژه boor به معنی «کشاورز» به «انسان بی‌نراکت و بی‌ادب». این انتقال معنایی بر حسب رابطه رفتار با طبقه اجتماعی اشخاص یا فرد معینی انجام می‌شود. در زبان لاتین، واژه *tongue* به معنی «زبان (عضوی از بدن)» به سبب رابطه‌اش با عمل گفتار، معنی «زبان، قوه نطق» پیدا کرده است. در زبان فارسی، «شمال» به معنی استان‌های گیلان و مازندران است، زیرا این دو استان در شمال کشور قرار گرفته‌اند (صفوی، ۱۳۹۰: ۲۴۰).

۲- باهم‌آیی<sup>۵</sup> و همنشینی واحدها در کلام، سبب می‌شود که واژه‌ای حذف شود و واژه مجاور معنی آن را بپذیرد. این بافت در ادب فارسی، «مجاز به علاقه مضاف و مضاف-الیه» نام دارد (صفوی، ۱۳۹۰: ۲۳۹):

1. Fortson

2. Luján

3. metonymy

4. Traugott & König

5. collocation

(۱) دکمه‌ات [دکمه پیراهنت] کنده شده.

(۲) حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار / او خانه [خانه کعبه] همی جوید و من طالب خانه

۳- رابطه جزء و کل<sup>۱</sup> ذکر جزئی از چیزی و اراده کل آن یا ذکر کل چیزی و اراده جزئی از آن است که در سنت مطالعات ادبی، آن را «مجاز به علاقه جزء و کل» یا «کل و جزء» نامیده‌اند (صفوی، ۱۳۹۰: ۲۳۱-۲۳۲):

(۳) عینکم [شیشه عینکم] شکست.

(۴) کتاب‌هایت [= کتاب، کاغذ، قلم و ...] را جمع کن تا اینجا را مرتب کنم.

### ۳-۲- استعاره<sup>۲</sup> و انتقال مفهومی<sup>۳</sup>

استعاره نوعی جانیشینی معنایی بر حسب تشابه است؛ یعنی لفظی به جای لفظی دیگر بر حسب وجه مشترک آنها انتخاب شود؛ مثلاً انتخاب «شیر» به جای «انسان شجاع» و «سرو» به جای «انسان قدبلند و کشیده» (صفوی، ۱۳۹۰: ۲۶۶-۲۶۷). به کار رفتن نشانه‌ای (مبدأ)<sup>۴</sup> به جای نشانه دیگر (مقصد)<sup>۵</sup>، تنها بر اساس تشابه نیست، بلکه الگوهای شناختی اهل زبان خود را بر مفاهیم زبانی تحمیل می‌کنند و موجب می‌شوند تا حد و مرزی بر جانیشینی نشانه‌ها قرار گیرد و اهل زبان از میان انواع گزینه‌ها، تنها یک نشانه را جانشین نشانه دیگر کنند (صفوی، ۱۳۹۶: ۶۹-۹۴؛ لوجن، ۲۰۱۰: ۲۸۹-۲۹۰). استعاره یکی از مهمترین عوامل در پیدایش چندمعنایی و تغییر معنایی است (صفوی، ۱۳۹۰: ۲۶۸؛ هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۸۴). در این فرآیند، صورت‌های زبانی که تجربه‌های عینی انسان را بیان می‌کنند، مبدائی برای بیان کارکردهای انتزاعی یا حوزه مقصد قرار می‌گیرند. مفاهیم حوزه مبدأ و مقصد باید مصداق‌های متفاوت داشته باشند؛ مثلاً یکی جاندار و دیگری غیرجاندار باشد (هاینه، ۱۹۹۷b: ۱۴۲). این تحول، یعنی انتقال تجارب انسان از عینیت به سوی انتزاع یا عینیت کمتر، مبنای شناختی دارد و مبتنی بر الگوهای انتقال مفهومی است. هاینه و همکاران (۱۹۹۱a: ۱۵۷؛ هاینه، ۲۰۰۳: ۵۸۶). آنان الگوی استعاری می‌دانند (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۵۷؛ هاینه، ۲۰۰۳: ۵۸۶).

1. synecdoche / part-whole

2. metaphor

3. conceptual transfer

4. source

5. target

انتقال مفهومی<sup>۱</sup> را به شکل زیر توصیف کرده‌اند و آن را استعاره‌های مقوله‌ای نامیده‌اند (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۵۷-۱۵۸؛ ۱۹۹۱b: ۴۸-۵۰). در این الگو، مقولات عینی در سمت چپ و مقولات انتزاعی یا کمتر عینی در سمت راست قرار گرفته‌اند:

ویژگی > زمان > مکان > فعالیت / فرآیند > شیء > شخص

هر یک از مقولات سمت چپ می‌تواند مقوله سمت راست خود را مفهوم‌سازی کند. وقتی واژه‌ای از مقوله شیء<sup>۲</sup>، برای مفهوم‌سازی مکان به کار می‌رود، در واقع از شیء به عنوان ابزاری استعاری برای بیان مقوله مکان<sup>۳</sup> استفاده می‌شود و این مفهوم‌سازی بر مبنای استعاره «مکان شیء است»<sup>۴</sup>، انجام می‌گیرد. به همین ترتیب، مکان نیز می‌تواند ابزاری برای بیان زمان<sup>۵</sup> گردد. هاینه و همکاران معتقدند واژه‌هایی که بر اندام‌های بدن دلالت دارند، می‌توانند ابزاری استعاری برای بیان مفهوم مکان باشند (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۵۷-۱۵۸). مثلاً در زبان فارسی، «سینه» از طریق استعاره برای دلالت بر مفهوم مکان به کار می‌رود: «سینه دیوار» (نغزگوی کهن و راسخ‌مهند، ۱۳۹۱: ۱۲۴). نام اندام‌های بدن و هر آنچه مرتبط با موجودات انسانی است، در شمار مقوله شخص - شیء محسوب می‌شود (هاینه و همکاران، ۱۹۹۹a: ۱۶۳، ۱۸۳، یادداشت ۲۸). باید توجه داشت که تبدیل صورت‌های عینی به انتزاعی می‌تواند از طریق مجاز نیز انجام شود (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۶۵).

## ۲-۴- واژگانی شدگی

فرایندی است که طی آن ساختار نحوی یا ساختمان واژه به عنوان صورتی معنادار با ویژگی‌های صوری و معنایی خاص به کار می‌رود، به گونه‌ای که اجزاء تشکیل‌دهنده آن قابل تشخیص نیستند. واژگانی شدگی فرایندی تدریجی است و نتیجه آن پدید آمدن عنصر واژگانی معنادار و در نهایت افزایش واژگان زبان است (برینتون و تراگوت، ۲۰۰۵: ۹۶):

Old English		New English
5) furh + lang	>	furlong
شیار		واحد اندازه‌گیری طول

1. conceptual transfer

2. object

3. space

4. Space is an Object.

5. time

6. Brinton & Traugott

واژه run-of-the-mill به معنی «معمولی، پیش پا افتاده» حاصل واژگانی‌شدگی ساختار نحوی است. اگر پیوستاری در نظر گیریم که در سمت راست واحدهای دستوری و در سمت چپ واحدهای واژگانی قرار گیرند، می‌توان گفت که عناصر حاصل از واژگانی‌شدن به سمت واحدهای واژگانی حرکت می‌کنند و در این فرآیند سه مرحله را پشت سر می‌گذارند: مرحله نخست ( $L_1$ ) صورت تثبیت شده و اصطلاحی<sup>۱</sup> است که اجزاء آن قابل تجزیه‌اند؛ در مرحله دوم ( $L_2$ ) عبارت یا اصطلاح مرحله پیش به کلمه مرکب یا مشتق بدل می‌شود و در مرحله سوم ( $L_3$ ) صورت مرکب یا مشتق به عنصر واژگانی ساده بدل می‌گردد، به گونه‌ای که تکواژهای سازنده آن قابل تجزیه و تشخیص نیست (برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۹۶). در طی این مراحل، تکواژها انگیزش معنایی و صوری خود را از دست می‌دهند<sup>۲</sup> و از نظر معنایی و ساختواری تیره<sup>۳</sup> می‌شوند (بلانک<sup>۴</sup>، ۲۰۰۱: ۱۶۰۰). به تدریج مرز ساختواری از میان می‌رود، تغییر و کاهش آوایی پدید می‌آید و عناصر هم‌نشین یا اجزاء کلمه مرکب با یکدیگر ادغام<sup>۵</sup> و به واژه بسیط بدل می‌شوند (بلانک، ۲۰۰۱: ۱۶۰۱-۱۶۰۲؛ برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۹۷)، اما مواد آوایی آنها ممکن است به صورت رسوبی در واژه بسیط باقی بماند<sup>۶</sup> (هاپر<sup>۷</sup>، ۱۹۹۰: ۱۵۴؛ برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۵۲):

Old English				New English	
6) neah	+	ge	+	nur	> neighbour
نزدیک		پیشوند		ساکن	همسایه

Old English			New English	
7) bere	+	ærn	>	barn
جو		خانه		طوبه، کاهدان

در زبان فارسی، فعل «پنداشت» حاصل واژگانی‌شدن عبارت *pad ēn dāšt* در فارسی میانه، به معنی «تلقی کردن، به شمار آوردن» است (مکنزی<sup>۸</sup>، ۱۹۷۱: ۲۵).

1. idiomatic
2. demotivation
3. opaque
4. Blank
5. fusion
6. morphological residues
7. Hopper
8. MacKenzie

تکواژهای همنشین به تدریج انگیزش معنایی خود را از دست داده‌اند و طی کاهش آوایی با یکدیگر ادغام شده‌اند.

## ۵-۲- دستوری‌شدگی

تغییری است که طی آن واحدهای واژگانی در بافت‌های معینی کارکرد دستوری می‌یابند و واحدهای دستوری‌شده به تدریج نقش‌های دستوری جدیدتری بر عهده می‌گیرند (هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۱۸؛ برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۹۹). این فرآیند هم از منظر همزمانی و هم از منظر در زمانی قابل بررسی است و در هر حال، حاصل آن پدید آمدن صورت‌های نقش‌دار است. واحدهای زبانی که دستخوش این فرآیند می‌شوند، در پیوستار واژگانی - دستوری (← ۲-۴)، از سمت صورت‌های واژگانی به سمت صورت‌های دستوری حرکت می‌کنند. این پیوستار را طیف<sup>۱</sup> (هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۶) یا زنجیره دستوری‌شدگی<sup>۲</sup> (هاینه، ۲۰۰۳: ۵۸۹) می‌نامند.

یکی از مهم‌ترین سازوکارهای دستوری‌شدگی از دست دادن مؤلفه‌های معنایی است<sup>۳</sup> (هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۹۵-۹۴؛ برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۲۷؛ هاینه، ۲۰۰۳: ۵۷۹). واحدهای واژگانی در طی زمان دستخوش تغییر معنایی می‌شوند و به تدریج برخی مؤلفه‌های معنایی خود را از دست می‌دهند. تحول صورت‌های دستوری مسقیماً از صورت‌های واژگانی انجام نمی‌شود، بلکه همواره مرحله میانی وجود دارد که در آن معنی A و B هر دو زبان به کار می‌روند (هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۴۹؛ هاینه، ۲۰۰۳: ۵۸۹-۵۹۰؛ برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۲۶). بدین ترتیب، دستوری‌شدگی با چندمعنایی<sup>۴</sup> آغاز می‌شود (هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۷۶-۷۴؛ لوجن، ۲۰۱۰: ۳۰۷):

$$A > A, B > B$$

مثلاً فعل «داشتن» در فارسی هم فعل اصلی است که برای بیان مالکیت به کار می‌رود و هم فعل کمکی است که معنای اصلی خود را، از دست داده است: «ما داریم به سینما می‌رویم» (نغزگوی کهن و راسخ‌مهند: ۱۳۸۹: ۱۵۹).

1. cline

2. grammaticalization chain

3. bleaching

4. polysemy



پس از آنکه صورت زبانی مؤلفه‌های معنایی اصلی خود را از دست داد و چندمعنا شد، به تدریج در بافت‌های جدیدتری به کار می‌رود<sup>۱</sup> و ویژگی‌های مقوله‌ای خود را از دست می‌دهد<sup>۲</sup> و کارکرد دستوری بر عهده می‌گیرد (هاینه، ۲۰۰۳: ۵۷۹-۵۸۰). ممکن است نشانه‌هایی از معنی اصلی یا معانی دیگر صورت دستوری شده، با آن باقی بماند و در کارکرد دستوری، منعکس شود<sup>۳</sup>، مانند will در زبان انگلیسی که افزون بر بازنمایی زمان آینده، ممکن است معنی «قصد یا تمایل به انجام کار» را در بر داشته باشد (هاپر<sup>۴</sup>، ۱۹۹۱: ۲۸؛ هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۹۶).

وقتی صورت زبانی دستخوش دستوری‌شدگی می‌شود، صورت اصلی نیز می‌تواند در کنار آن به عنوان عنصر واژگانی مستقل کاربرد داشته باشد<sup>۵</sup> (هاپر، ۱۹۹۱: ۲۴-۲۵)، مانند «داشتن» در زبان فارسی که هم به عنوان فعل اصلی و هم به عنوان فعل کمکی به کار می‌رود (نغزگوی کهن، ۱۳۸۹: ۱۵۳).

### ۳- بحث و تحلیل

در این بخش، تحولات معنایی «ور / بر» با توجه به فرایندهای توسیع معنایی، مجاز و استعاره تحلیل می‌شود و سپس، فرایند واژگانی‌شدگی صورت‌های زبانی ساخته‌شده با «ور / بر» و نیز روند دستوری‌شدگی آن بررسی می‌گردد.

#### ۳-۱- «ور / بر» در زبان اوستایی و فارسی میانه

«ور / بر» در زبان اوستایی به صورت *varah-* به کار رفته و به معنی «سینه» بوده است (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۱۳۶۵؛ حسن دوست، ۱/۱۳۹۳: ۴۲۶). در زبان فارسی میانه<sup>(۳)</sup> به صورت *war* به همان معنی کاربرد داشته است (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۷):

8) *rōy widāxtag abar war rēxt.*

روی گداخته بر سینه ریخت

روی گداخته بر سینه ریخت (ارداویرافنامه، فصل یک، بند ۱۶؛ ژینیو، ۱۳۸۲: ۴۳، ۷۱، ۱۷۸).

1. extention  
2. decategorialization  
3. persistance  
4. Hopper  
5. divergence / split

### ۲-۲- «ور / بر» در متون فارسی دری و فارسی امروز

در متون نظم و نثر فارسی پس از اسلام یا فارسی دری، *war* به صورت «بر» به کار رفته و واژه‌ای چندمعناست:

۱- «بر» در معنی اصلی خود، «سینه» به کار رفته است:

۹) بدان تیز زهرآگون خنجرش همی کرد چاک آن کیانی برش

(فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

۱۰) در بر گرفته‌ای چون خود آهنین و آن زلف چون زره را بر سر نهاده‌ای

(ظهیر فاریابی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

۱۱) رواست در بر اگر می‌طپد کبوتر دل که دید در ره خود تاب و پیچ دام و نشد

(حافظ، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

۱۲) عبدالملک مردی بود سپید روی و فراخ بر و میانه بالا (مجموعه التواریخ و القصص، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۱).

۲- «بر» از طریق مجاز جزء به کل، به معنی «تن و بدن» به کار رفته است:

۱۳) بُود بی‌گمان پاک فرزند من ز تخم و بر و یال و پیوند من

(فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۱)

۱۴) راست گفתי مبارزان بودند هر یکی جوشن سیاه به بر

(فرخی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

در ترکیبات و عبارات فعلی نیز به معنی «تن» به کار رفته است: از بر باز کردن (از تن درآوردن لباس و سلاح)، به بر کردن (به تن کردن لباس)، در بر گرفتن (پوشیدن، به تن کردن) (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲):

۱۵) از چه رهگذر است که لباس حداد در بر گرفته‌اید (ترجمه تاریخ یمنی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲).

۳- یکی از معانی پربسامد «ور / بر» در متون نظم و نثر فارسی، «آغوش» است:

۱۶) پدر تنگ بگرفت اندر برش فراوان ببوسید روی و سرش

(فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۱)

۱۷) ببر در گرفتش زمانی دراز همی گفت با داور پاک راز

(فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۱)

۱۸) سرش در بر گرفت از مهربانی جهان از سر گرفتش زندگانی

(نظامی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۱)

آغوش فاصله میان دو دست است که سینه را هم دربرمی‌گیرد (انوری، ۱۳۸۲: ۴۱) و به عمل حلقه کردن دو دست و چسباندن کسی یا چیزی به سینه اطلاق می‌شود. واژه «آغوش» ظاهراً از زبان‌های ایرانی میانه شرقی (سغدی، بلخی، خورازمی، ختنی) به فارسی راه یافته است (حسن دوست، ۱/۱۳۹۳: ۸۶-۸۷). «آغوش» در فارسی میانه به صورت *āgōš* به کار رفته (مکنزی، ۱۹۷۱: ۶) و از ریشه *gauz* به معنی «پنهان کردن، پوشاندن» است (حسن دوست، ۱/۱۳۹۳: ۸۶-۸۷). این معنی را می‌توان محصول توسیع معنایی «ور / بر» دانست. وقتی پدر فرزند را در آغوش می‌گیرد، او را در فضای سینه و دو دست پنهان می‌کند. کاربرد «ور» در معنی آغوش، به سبب گسترش دامنه معنی آن است نه به سبب استعاره. استعاره مبتنی بر شباهت حوزه مبدأ و مقصد است و مفاهیم این دو حوزه باید مصداق‌های مختلفی داشته باشند (هاینه، ۱۹۹۷b: ۱۴۲)؛ مثلاً کاربرد «سینه» که اندام بدن انسان است، برای دیوار یا کوه استعاره است؛ زیرا هر یک مصداق متفاوتی دارند و انتقال معنی از حوزه متفاوتی از تجارب انسانی به حوزه دیگر انجام می‌گیرد (هاینه، ۱۹۹۷b: ۱۳۹) و پدیده‌ای که از نظر مفهومی پیچیدگی کمتری دارد و عینی‌تر است، برای تجسم پدیده‌ای انتزاعی‌تر به کار می‌رود. تحول معنی «بر» به «آغوش» مبتنی بر شباهت نیست و حوزه‌های مبدأ و مقصد مصداق متفاوتی ندارند، بلکه دامنه معنی «بر» در بافت‌هایی که «گرفتن، اندر گرفتن» و «کشیدن» به کار رفته، گسترده‌تر شده و به تدریج معنی «آغوش» یافته است، اما در فارسی امروز، «دربرگرفتن» و «دربرداشتن» (انوری، ۱۳۸۲: ۳۱۵) از طریق استعاره، به معنی «شامل شدن» و «احاطه کردن» به کار می‌روند. حوزه مبدأ، یعنی در «آغوش گرفتن»، در شمار مفاهیم عینی است و حوزه مقصد احاطه و شمول هر گونه پدیده غیرجاندار یا مفهوم انتزاعی بر سایر پدیده‌ها و مفاهیم است. بر اساس الگوی انتقال مفهومی (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۵۷-۱۵۸؛ ۱۹۹۱b: ۴۸-۵۰)، «در آغوش گرفتن» که در مقوله شخص قرار می‌گیرد، برای مفهوم‌سازی «شیء» و «فرایند/فعالیت» به کار رفته است.

۴- «بر» در متون ادب فارسی، به معنی «کنار، جهت، طرف و سوی» کاربرد داشته است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲). ذوالنور این کاربرد را حرف اضافه دانسته است (ذوالنور، ۱۳۶۵: ۱۸):

۱۹) کبک پوشیده به تن پیرهن خز کبود کرده با قیر مسلسل دو بر پیرهن (منوچهری، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

- ۲۰) بجان او که بشکرانه جان برافشانم اگر به سوی من آری پیامی از بر دوست  
(حافظ، به نقل دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)
- ۲۱) نیامد از بر او هیچ بادی نکرد از من در این یکسال یادی  
(نظامی، به نقل دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

در فارسی امروز، «ور» به همین معنی به کار می‌رود:

- ۲۲) سر قمه، مثل چاقو توی پنییر، از این ور کتف رفته از آن ورش در آمده» (به نقل از نجفی،  
۱۳۷۸: ۱۴۵۲).

- ۲۳) [در اتومبیل] زخم هرگز چنان آرام و نترس و دست من ننشسته بود (به نقل از نجفی، ۱۳۷۸:  
۱۴۵۲).

«بر»، تکواژگونه «ور» نیز، به معنی «کنار، جانب» است: «بر خیابان، بر کوچه». «بر» به معنی «لبه» نیز به کار رفته است: «ضلع خارجی زمین یا ساختمان که به طرف کوچه یا خیابان یا راه باشد» (انوری، ۱۳۸۲: ۳۱۵)، مثلاً: «زمین سه بر». «ور / بر» به سبب مجاز در بافت فیزیکی معنی «کنار، جانب، سمت» می‌یابد. وقتی پدر فرزند را در آغوش می‌گیرد و به سینه می‌چسباند، این دو از نظر فیزیکی، در «کنار» یکدیگر قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، «ور / بر» که جزئی از اندام بدن انسان است، از طریق مجاز معنی «کنار، جانب» یافته و حوزه مکان را مفهوم‌سازی کرده است.

پس از آنکه «ور / بر» معنی «کنار، سمت» را برای دلالت بر مکان، به دست آورده، از طریق استعاره برای دلالت بر مفهوم انتزاعی‌تر زمان به کاررفته است:

- ۲۴) از پاییز به این ور، همین جور یکریز برف می‌آید (به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲).

۵- در متون ادب فارسی دوره اسلامی، «بر» به معنی «نزد، نزدیک، پیش» به کاررفته است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲). خطیب‌رهبر آن را «شبه حرف اضافه» و مترادف «به» دانسته است (خطیب‌رهبر، ۱۳۴۷: ۲۲۷):

- ۲۵) شما را نباید بر او شدن بخوبی بسی داستان‌ها زدن  
(فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

- ۲۶) چو آمد بر میهن و مان خویش ببردش به صد لابه مهمان خویش  
(اسدی، به نقل از دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

- ۲۷) یکی نامه فرمود پس شهریار نبشتن بر رستم نامدار  
(فردوسی، به نقل از خطیب‌رهبر، ۱۳۴۷: ۲۲۷)

- ۲۸) ز جیحون گذر کرد مانند باد وزان آگهی شد بر کیقباد  
(فردوسی، به نقل از خطیب‌رهبر، ۱۳۴۷: ۲۲۷)

- ۲۹) سخن مستان بر من مگوئید (تاریخ بیهقی، به نقل از انوری، ۱۳۸۲: ۳۱۵).

«ور» که در اصل معنی «سینه» داشته، از طریق مجاز معنی «کنار، سمت» و سپس از طریق استعاره معنی «نزد، نزدیک، پیش» یافته است و علاوه بر حوزه تجارب انسانی بر مکان نیز دلالت دارد. در فارسی امروز، «ور» در عبارت‌هایی مانند «ور دل کسی نشستن» بیانی استعاره‌ای است برای دلالت بر «نزد/پیش کسی نشستن / بودن» یا «چسبیده به کسی بودن» (انوری، ۱۳۸۲: ۲۵۵۲؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۳۱۵۰؛ نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲) و نزدیک‌ترین فاصله و همراهی و همنشینی دائم را نشان می‌دهد:

(۳۰) توی طیاره باید پهلوی من بنشینی‌ها! من زهره‌ام از طیاره آب می‌شود. اگر از ور دل من جم بخوری ... به جان خودت، بی‌رودروایسی، پیاده می‌شوم! (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲).

جزء نخست واژه «وردست» به معنی «دستیار، معاون، شاگرد، آنکه زیر دست استاد کار کند» (انوری، ۱۳۸۲: ۲۵۵۴؛ نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲)، همین معنی را دارد: (۳۱) کارش روی غلتک افتاد و دیگر احتیاجی به وردست نداشت (به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲).

۶- در متون ادب فارسی، «بر» به معنی «مقابل، جلو، برابر» به کار رفته است و در این مفهوم نیز آن را حرف اضافه دانسته‌اند (دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲). خطیب‌رهبر آن را «شبه حرف اضافه» و کاربرد آن را «مقایسه و نسبت» دانسته است (خطیب، رهبر، ۱۳۴۷: ۲۲۷):

(۳۲) بر علم او هیچ پوشیده نیست که پیدا و پنهان به نزدش یکیست (سعدی، به نقل دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

(۳۳) بر سخاوت او نیل را بخیل شمار بر شجاعت او پیل را ذلیل انگار (منطقی، به نقل دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

(۳۴) نشناسم گرانها چیزی که بر جود او نه ارزان است (مسعود سعد، به نقل از خطیب‌رهبر، ۱۳۴۷: ۲۲۷)

نام اندام‌های بدن بر اساس مکان قرار گرفتن آنها، به نشانه‌هایی برای اشاره به مکان یا جهت بدل شده‌اند. در برخی زبان‌ها مانند زبان‌های بانتو<sup>۱</sup> در نیمه جنوبی آفریقا، واژه‌هایی که به معنی «سینه» بوده‌اند، برای اشاره به جهت «مقابل» و «جلو» به کار رفته‌اند (هاینه و کوتوا، ۲۰۰۴: ۶۲). این تحول معنی محصول مجاز در بافت فیزیکی است. تبدیل صورت‌های عینی به انتزاعی می‌تواند به سبب فرایند مجاز نیز باشد (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۶۵). یکی از انواع مجاز «مجاورت بر حسب تجارب اجتماعی -

1. Bantu

2. Kuteva

فیزیکی یا اجتماعی - فرهنگی» است (تروگات و کنیش، ۱۹۹۱: ۲۱۰). بدین ترتیب، تحول معنی «ور / بر» از «سینه» به «مقابل» و «روبرو» محصول مجاز در بافت فیزیکی است. «سینه / بر» در جلوی بدن آدمی قرار دارد و از این جهت، واژه «بر» می‌تواند بر مفهوم «جلو، مقابل» دلالت کند. در فارسی امروز، واژه «برابر» بر اساس این مفهوم «بر»، ساخته شده و معنی اصلی آن «مقابل، روبرو» است:

(۳۵) که چون این دو لشکر برابر شود سر نیزه‌ها بر دو پیکر شود

(فردوسی، به نقل از دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۵۰۰)

(۳۶) باز آی کز صبوری و دوری بسوختم ای غایب از نظر که به معنی برابری

(سعدی، به نقل از دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۵۰۰)

(۳۷) هامرز که مقدم لشکر پارسیان بود با یکی از عرب برابر شد (فارسنامه ابن بلخی، به نقل از دهخدا:

۱۳۷۷: ۴۵۰۰).

این واژه با توسیع معنایی، مفهوم «همسان، مساوی» یافته است (انوری، ۱۳۸۲: ۳۱۶-۳۱۷).

### ۳-۳- واژگانی‌شدگی صورت‌های زبانی ساخته شده با «ور / بر»

همانگونه که گفته شد (← ۲-۳)، «ور / بر» در تحولات معنایی معنی «اندام و بدن، آغوش، کنار و سمت» یافته است. در فارسی امروز، «بر» در «بروبازو» و «برورو» به معنی «اندام، تن»، و در عبارتهای «دربرداشتن» و «درببرگرفتن» (انوری، ۱۳۸۲: ۳۱۵)، به معنی «آغوش» است. این ساخت‌ها صورت‌های تثبیت شده و اصطلاحی هستند که اجزاء آن قابل تجزیه‌اند. امروزه، برای فارسی‌زبانان تکواژ «بر» در ساختمان «بروبازو، برورو، درب برداشتن و درببرگرفتن»، از نظر ساختواژی شفاف است و مرز ساختواژی در آنها از میان نرفته است (برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۹۶؛ بلانک، ۲۰۰۱: ۱۶۰۰)، اما به نظر می‌رسد به تدریج شفافیت معنایی «بر» برای فارسی‌زبانان از میان رفته است؛ بدین ترتیب، این ساخت‌ها در مرحله نخست واژگانی‌شدگی‌اند و به سمت واحدهای واژگانی حرکت می‌کنند، اما هنوز به واژه بسیط بدل نشده‌اند. «بر» به معنی «مقابل» در ساخت واژه «برابر» به کاررفته که برای فارسی‌زبانان، هم از نظر ساختواژی و هم از نظر معنایی تیره است. بنابراین، می‌توان گفت در زبان فارسی، واژه «برابر» برای فارسی‌زبانان بسیط به‌شمار می‌آید و در مرحله پایانی این فرایند است.

## ۲-۴- دستوری شدگی «ور / بر»

همانگونه که در بخش مبانی نظری گفته شد، صورت‌زبانی ابتدا چندمعنا می‌شود، و با کارکردی تازه به تدریج در بافت‌های جدید به کار می‌رود و مقوله اصلی خود را از دست می‌دهد و نقش دستوری برعهده می‌گیرد. در کنار صورت دستوری شده، ممکن است صورت واژگانی اصلی نیز در زبان رایج باشد. ممکن است نشانه‌هایی از معنی واژگانی اصلی در کاربرد دستوری باقی بماند و در توزیع دستوری آن منعکس شود (← ۲-۵). در متون ادب فارسی و نیز فارسی امروز، واژه «ور / بر»، به عنوان عضوی از بدن انسان، مؤلفه‌های معنایی اصلی خود را از دست داده و از طریق فرایند توسیع معنایی، مجاز و استعاره، چندمعنا شده و معانی «آغوش»، «سمت و کنار»، «نزد و پیش» و «مقابل» به دست آورده است. پس از اینکه «ور / بر» معنی «کنار، سمت» یافته، در بافت‌های جدیدتر، مانند «بر کسی رفتن» (مثال ۲۵)، «بر میهن آمدن» (مثال ۲۶) و «سخن بر کسی گفتن» (مثال ۲۹)، به معنی «نزد، پیش» به کاررفته و به تدریج در این ساخت‌ها، بدل به حرف اضافه شده است. «ور / بر» در فارسی امروز، در بافت‌هایی مانند «از اینور کتف» در مثال ۲۲، صورت واژگانی به معنی «کنار، سمت، جانب» است و در پاره «ور دل من» در مثال ۳۰، حرف اضافه به معنی «نزد، پیش» است. از سوی دیگر، «ور دل کسی بودن» تنها به معنی «نزدیک یا کنار کسی بودن» نیست، بلکه به معنی «چسبیده به کسی، پهلوی به پهلوی کسی بودن» است (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲). بنابراین، «ور» معنای اصلی خود را که عضوی از بدن انسان و در شمار مفاهیم عینی است، به همراه دارد و در کارکرد دستوری این معنی منعکس می‌شود. نام اندام‌های بدن در الگوی انتقال مفهومی (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۵۷-۱۵۸؛ ۱۹۹۱b: ۴۸-۵۰)، در شمار مقوله شخص - شیء محسوب می‌شود (هاینه و همکاران، ۱۹۹۹a: ۱۶۳، ۱۸۳، یادداشت ۲۸)؛ از این‌رو، «ور» که در مفهوم اصلی خود مقوله شخص - شیء را مفهوم-سازی می‌کند، بدل به حرف اضافه‌ای شده که به مقوله مکان اشاره دارد و در عین حال در کارکرد دستوری، خود نشانه‌هایی از مقوله شخص - شیء را نیز نشان می‌دهد.

## ۴- نتیجه

در زبان فارسی امروز، «ور» و تکواژگونه آن، «بر»، بازمانده varah- در زبان اوستایی و war در زبان فارسی میانه، به معنی «سینه» است. در متون فارسی دری، «ور / بر»

واژه‌ای چندمعناست و افزون بر معنی اصلی خود، معانی دیگری نیز دارد. «ور / بر» با توسیع معنایی به معنی «آغوش» به کار رفته و سپس از طریق استعاره بر احاطه و شمول هر پدیده‌ای بر دیگری، دلالت کرده است. این واژه از طریق مجاز جزء به کل، معنی «تن و بدن» و از راه مجاز در بافت فیزیکی معنی «کنار، سمت، سو، مقابل، جلو» یافته و مقوله مکان را مفهوم‌سازی کرده است. «ور / بر» از طریق استعاره معنی «نزد، پیش» یافته که افزون بر تجارب انسانی بر مفهوم مکان نیز دلالت دارد. این واژه در فارسی امروز، در مقام اسم به معنی «کنار، سمت»، در ساخت‌هایی مانند «این ور»، «بر خیابان» به کار می‌رود. «بر» در ساختمان واژه‌های «بروبازو، برورو» و نیز در ساخت عبارات «دربرداشتن، دربرگرفتن» برای فارسی‌زبانان، تنها از منظر ساختوازی شفاف است و از نظر معنایی، به تیرگی گرایش دارد. این واژه‌ها و عبارات‌ها صورتی تثبیت شده در زبان‌اند و از این رو، روند واژگانی‌شدگی عبارات‌های ساخته‌شده با «ور / بر»، در مرحله نخست است. تنها واژه «برابر» است که با جزء «بر» ساخته شده و برای فارسی‌زبانان واژه‌ای بسیط به‌شمار می‌آید. «ور» در ساخت‌هایی مانند «ور دل کسی نشستن» و «ور دست کسی رفتن / بودن» کارکرد حرف اضافه به معنی «نزد، پیش» دارد؛ از آنجا که این ساخت علاوه بر مکان، بر مفهوم همراهی دائمی با کسی دلالت دارد، می‌توان گفت «ور» در کارکرد دستوری خود نشانه‌هایی از معنی اولیه خود را حفظ کرده است.

## منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳). ماده‌های فعل‌های فارسی دری، تهران، ققنوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). ریشه‌شناسی (تیمولوژی)، تهران، ققنوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). تاریخ زبان فارسی، چاپ دهم، تهران، سمت.
- استاجی، اعظم (۱۳۸۶). پیدایش نام حروف اضافه از نام اندامهای بدن، دستور، جلد سوم، شماره ۳، ص ۴۰-۵۱.
- انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۱). فرهنگ سخن، دو جلد، چاپ اول، تهران، سخن.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خطیب‌رهبر، خلیل. (۱۳۷۲). دستور زبان فارسی: کتاب حروف اضافه و ربط، تهران، صفی‌علیشاه [۱۳۶۷].
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغتنامه، تهران، دانشگاه تهران.
- ذوالنور، رحیم. (۱۳۶۵). رفتارشناسی حروف اضافه، رشد / ادب فارسی، سال ۲، شماره ۸، ۱۲-۲۳.



- راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۸۵). *وزیدگیهای زادسپرم*، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۲). *ارداایرافنامه (متن پهلوی، حرف‌نویسی، ترجمه متن پهلوی، واژه‌نامه)*، ترجمه و تحقیق: ژاله آموزگار، چاپ دوم، تهران، انتشارات معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- صفوی، کورش (۱۳۹۰). *درآمدی بر معنی‌شناسی*، چاپ چهارم، تهران، پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی.
- صمصامی، سید محمد (۱۳۴۶). *پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی*، اصفهان، مشعل.
- فرهوشی، بهرام (۱۳۷۸). *کارنامه اردشیر بابکان*، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران، [۱۳۵۴].
- مشکوةالدینی، مهدی (۱۳۸۸). *دستور زبان فارسی: واژگان و پیوندهای ساختی*، چاپ اول، تهران، سمت.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*، جلد اول و سوم، تهران، نشر نو.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸). *فرهنگ فارسی عامیانه*، جلد دوم، تهران، سخن.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹). *چگونگی شناسایی موارد دستوری‌شدگی. جستارهای زبانی*، سال اول، شماره دوم، ص ۱۴۹-۱۶۵.
- نغزگوی کهن، مهرداد و محمد راسخ‌مهند (۱۳۹۱). *دستوری‌شدگی و بسط استعاری، پژوهش‌های زبانی*، سال سوم، شماره اول، ص ۱۱۷-۱۳۴.
- Abolghasemi, M. 1994. Stems of Dari Persian Verbs. Tehran: Ghoghnus. [In Persian].
- Abolghasemi, M. 1995. Etymology. Tehran: Ghoghnus. [In Persian].
- Abolghasemi, M. 2010. A Historical Grammar of the Persian Language. Tehran: Samt. [In Persian].
- Anvari, H. et al 2002. Sokhan Dictionary. Tehran: Sokhan. [In Persian].
- Dehkhoda, A. A. (1998). Dictionary. Tehran: Tehran University. [In Persian].
- Estaji, A. 2007. "The Evolution of [the Name of] Body Parts into Prepositions in Persian". Grammar (Journal of the Academy of Persian Language and Literature). 3. pp. 40-51. [In Persian].
- Farahvashi, B. 1378. Ardeshir Babakan's Report Card. Tehran: Tehran University Press. [In Persian].
- Gignoux, Ph. 2003. Ardâvirafnâme. Zhaleh Amouzegar (transl.). Tehran: Moein & Iranistics' society of France. [In Persian].
- Hasandust, M. 2014. An Etymological Dictionary of Persian Language. Vol. 1. Tehran: Iranian Academy of Persian Language and Literature. [In Persian].
- Khatib Rahbar, Kh. 1993. The Grammar of Persian Language: Book of Adpositions and Conjunctions. [In Persian].
- Meshkato-Dini, M. 2009. Persian Grammar: the Lexical Categories and Merge. Tehran: Samt. [In Persian].

- Naghzguy, M. & M. Rasekhmahand, 2012. "Grammaticalization and Metaphorical Extension". *Journal of Language Research*. 3 (1). 117-134. [In Persian].
- Naghzguy, M. 2010. "Identification Methods of Grammaticalization". *Comparative Language and Literature Research*. 1 (2). pp. 149-165. [In Persian].
- Najafi, A. 2008. *Folklore Persian Dictionary*. Vol. 2. Tehran: Sokhan. [In Persian].
- Natel Khanlari, P. 1986. *A History of the Persian Language*. Vol. 1, 3. Tehran: Nashre No. [In Persian].
- Rashed-Mohassel, M. T. 2006. *Vizīdagīhā Zādisparam*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian].
- Safavi, K. 2011. *An Introduction to Semantics*. Tehran: Soure Mehr. [In Persian].
- Samsami, M. 1967. *Postpositions and Prepositions of Persian Language*. Esfahan: Masha'l. [In Persian].
- Zonnur, R. 1986. *Language Behavior of Adpositions*. *Development of Persian Literature*. 2 (8). pp. 12-23. [In Persian].
- Asha, R. 2009. *Avesta Glossary (frahang ī oīm: ēk)*, Mumbai: The K.R. Cama Oriental Institute.
- Bartholomae, C. 1961. *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin: W. De Gruyter.
- Blank, A. 2001. *Pathways of Lexicalization*, In M. Haspelmath, E. König, W. Oesterreicher and W. Raible (eds.), *Language Typology and Language Universals*, (2. 1596-1608), Berlin and New York: Walter de Gruyter.
- Brinton, L. J. & E. C. Traugott. 2005. *Lexicalization and Language Change*, Cambridge: University Press.
- Bybee, J. 2003. *Mechanism of Change in Grammaticalization: the Role of Frequency*. In B.D. Joseph & R.D. Janda (eds.), *The Handbook of Historical Linguistics* (602-623), Blackwell Publishing.
- Fortson, B. W. IV. 2003. *An Approach to Semantic Change*, In B.D. Joseph & R.D. Janda (eds.), *The Handbook of Historical Linguistics* (648-666), Blackwell Publishing.
- Heine, B., U. Claudi & F. Hünnemeyer. 1991a. *From Cognition to Grammar-Evidence from African Language*, In E. C. Traugott and C. Heine (eds.), *Approaches to grammaticalization* (1/149-187), Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins publishing company.
- Heine, B., U. Claudi & F. Hünnemeyer. 1991b. *Grammaticalization: A Conceptual Framework*, Chicago and London: The University of Chicago Press.
- Heine, B. 1997a. *The Cognitive Foundation of Grammar*, Oxford: University Press.

- Heine, B. 1997b. *Possession: Cognitive Source, Forces, and Grammaticalization*, Cambridge: University Press.
- Heine, B. 2003. Grammaticalization, In B.D. Joseph & R.D. Janda (eds.), *The Handbook of Historical Linguistics* (575-601), Blackwell Publishing.
- Heine, B. & T. Kuteva. 2004. *World Lexicon of Grammaticalization*, Cambridge: University Press.
- Hopper, P. 1990. Where do words come from?, In W. Croft, K. Denning and S. Kemmer (eds.), *Studies in Typology and Diachrony* (151-160), Amsterdam / Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Hopper, P.J. (1991). On Some Principle of Grammaticalization, In E. C. Traugott and C. Heine (eds.), *Approaches to grammaticalization* (1/17-35), Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins publishing company.
- Hopper, P.J. & E.C. Traugott. 2003. *Grammaticalization*, Cambridge: University Press.
- Kent, R. 1953. *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
- Luján, E. R. 2010. Semantic Change. In S. Luraghi & V. Bubenik (eds.), *The Continuum Companion to Historical Linguistics* (286-310), London / Ney York: Continuum International Publishing Group.
- MacKenzie, D.N. 1971. *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford: Oxford University Press.
- Traugott, E. C. & E. König. 1991. The Semantics-Pragmatics of Grammaticalization Revisited, In E. C. Traugott and C. Heine (eds.), *Approaches to grammaticalization* (1/189-218), Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins publishing company.

